باسط مسطور و ۱۳۱۳ (حق کاپی رائٹ محفوظ ہے) تاریخ طبع

کل سبب و نسب ینقطع یوم القیمۃ الا سببی و نسبی و صہری

رضی اللہ عنہ

نسب نامۂ حضرت غوث الاعظم

۱۳۱۳ھ

موسوم بہ

حفظ المریدین

تصنیف سیادت و نجابت دستگاہ جناب مولانا میر سید احمد شاہ صاحب قادری
الحسنی الحسینی جیہ داری دام مجدہٗ ۔ حسب فرمایش جناب مولانا میر سید محمد اکبر شاہ صاحب
قادری جیہ داری برادر ارجمند مصنف)
(باہتمام خادم خاندان غوثیہ
غلام محمد و نور محمد قادری تاجران کتب مہاراج گنج بازار سری نگر کشمیر
در مطبع اسلامیہ سٹیم پریس لاہور باہتمام مولوی عبد الرشید منیجر چھپ گئی

بار اول تعداد جلد ایکہزار — قیمت فی جلد (۲/)

بسعی و کوشش خواجہ محمد انور شاہ بانڈے قہ خواجہ احسن شاہ صاحب بانڈے خادم درگاہ حضرت بل بقلم محمد سیف الدین کشمیری در سنہ ۱۳۱۳ ہجری صورت تحقیق یافت

هو القادر

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر بسم الله نخستین تاج این دفتر شده است — زان سپس اورنگ دفتر نعت پیغمبر شده است

بعد از آن این کاخ ایمان راست ذکر چار یار — زینت و زیبائی و آرایش او فر شده است

بوحنیفه صاحب مذهب امام اعظم است — حضرت نعمان ثابت کو بدین رهبر شده است

رحمت حق باد بر ارواح شان فی کل حین — نیز بر احباب و بر اتباع شان یکسر شده است

در بیان محبت اهلبیت علیهم السلام

حکم آمد از خدا حب نبی و حب آل — هم مودت با قریبانش مؤکد تر شده است

گفت بنهادم در امت این دو بس امر عظیم — آن یکی قرآن دوم عترت بوصف اطهر شده است

گرچه شرف المرء بالعلم والادب فرموده اند — حب اهل بیت لیکن هر دو را مصدر شده است

هر نسب را نیست در دنیا دوام و هم قیام — لیک نسل پاک او پاینده تا محشر شده است

گفت حق آل من هر کس شناسد بیگمان — لیک نشناسد هر آنکو مرد بدگوهر شده است

او چو ابراهیم فرموده دعا بر آل خویش — زان بر امت این دعا در هر نماز اکثر شده است

مدعا دوستی حب آل او باشی مدام — از نبی هر مومنی این امر را امر شده است

در منقبت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه

شکر لله حال من در هر نفس بهتر شده است — غوث الاعظم تا مرا سایه فگن بر سر شده است

گرچه هر یک زاولیاء اتقیا انجم بدااست — شاه جیلان در همه اقطاب همچون خور شده است

شاه جیلان میر میران آن شه عالم پناه — آنکه طبلش در زمین و آسمان اشهر شده است

آن محی الدین لقب از آل پاک مصطفی — در زمین و آسمان غوغای فیضش بر شده است

اسم پاکش بیشمار و زانهمه بس پرشرف — یازده اسمش که ورد خلق بحر و بر شده است

ز آل پاک حیدر و زهرا بود او یادگار — نور چشم حضرت شبیر و هم شبر شده است

فیض او جاری بود در آسمان و در زمین — رهنمای اولیای اصغر و اکبر شده است

هست نام پاک او ورد زبان جن و انس — مومنان را هر زمان چون حرز جان پرور شده است

بد مشابه قول و فعلش چون بجد خویشتن — موجب آن محی دین پاک آن سرور شده است

نسبتش سوی رسول الله از آن گشته قوی
هست زیب گردن هر دوست حق پای او
بارک الله نام پاک او چو اسم اعظم است
بود بر کتفش علامت از مهرهاے نبی
نی نگس بر جامه و جسمش نشسته هیچگاه
قیصر و خاقان بسنگ آستانش جبهه سا
گرد درگاهش بچشم جمله شاهان توتیاست
شان او در اولیا و اصفیا ممتاز تر
گفت واشوقا الی لقاے اخوانی نبی
بود او صدیق هم افراد و هم اوتاد و قطب
قول او در بهجة الاسرار دیدم من که گفت
پاے او بر فرق جمله اولیا و اصفیا
اولیا مانند خاک آستانش بر جبین
اولیا و اصفیاے عالم از روی یقین
نایب است و وارث جد خود آن غوث الوری
گر کسے زین سلسله گیرد گمان بد بدل
گفت هستم شیخ شیخان طریقتهاے دین
گفت عطشان طریقت را منم آب حیات
اسم پاکش هر زمان ورد زبان دارم بجان
من بصدق دل چو کردم منقبت خوانی او
شیئا لله یکنظر بر حال این بیچاره کن
بهر وصاف تو هر موی احمد شد زبان
چون علی شد ذو الفقار مهر تو در دست من
لی همین احمد بمدحت منقبت خوانی کند
ای دُر دُرج سیادت ای مه برج یقین

چون نبی از ذات پاکش وصف اظهر شده است
انقیاد حکم او بر هر ولی اجدر شده است
حل نماے عقده هاے مشکلات اکثر شده است
بوی خوش اندر عرق از عطر بو باتر شده است
اینچنین اوصاف پاکش در کتب اذکر شده است
فاخر از دربانئ کوے درش سنجر شده است
خاک کویش زینت تاج سر قیصر شده است
همچو اندر انبیا شان نبی بهتر شده است
این اشارت هم به محی الدین پیغمبر شده است
هم ز اصحاب نبی مبشر از آن سرور شده است
جسم من نبود که جسم جسم پیغمبر شده است
زانکه از حکم نبی این امر را مامور شده است
زیر حکمش جن و انس و هم ملک یکسر شده است
کامیاب از جام فیض آن نکو محضر شده است
کز ظهورش شرع و دین با زینت و با زر شده است
شیر اگر باشد چو سگ خوار و ذلیل ابتر شده است
زانکه جدم شهر علم و باب آن حیدر شده است
دیدگان را خاک پایش کحل روشنگر شده است
زانکه نامش بر دلم در روز و شب محور شده است
هست امیدم که غوث الاعظم یاور شده است
کز نگاهت سارقے را خلعتے در بر شده است
کی ز من چیزے بغیر از مدح تو اظهر شده است
زان سبب دشمن ز من لرزنده چون [illegible] شده است
هر یکے از جن و بشر از مدح تو آفر شده است
یکنظر بر حال احمد کن که بس مضطر شده است

هر که این منظومِ احمد یاد دارد یا بخواند — شاهِ جیلان ظاهر و باطن یار و یاور شد است
اولیا را شد ولایت حاصل از برکاتِ او — خلعتِ شاهی از و هر قطب را در بر شد است
تاج راسُ المؤمنین نعلینِ پاکش آمده — دُزد را ملبوسِ قطبیت از و در بر شد است
زو بشیر آمد اویس و هم جنید و هم حسن — کو محی الدین جیلی عارفِ اخیر شد است

در ترجمهٔ مقوله‌های آنحضرت رضی الله عنه

در قصیدهٔ مدح فرماید که قبل از آدمم — در مقامِ حب و قربت بر سرم افسر شد است
گفت بودم من انیسِ انبیا و اولیا — زان سبب بر من کرم از مالکِ داور شد است
گفت من بودم انیسِ آدم و ادریس و نوح — با خلیل آندم چو آتش را گلِ احمر شد است
چون به ابراهیم حکمِ ذبحِ اسماعیل شد — آن کبش از جنة المأوا و از من احضر شد است
چونکه یعقوبِ نبی در هجرِ یوسف شد اسیر — غوثِ اعظم اندر این بیت الحزن محضر شد است
دفعِ کرمان از تنِ صابر ز دستِ عالی او — لحنِ داودِ نبی از صوتِ او خوشتر شد است
بلکه با موسی و عیسی هر زمان همراز بود — با محمد در شبِ معراج مونس شد است
صد هزاران شکر میخوانید ای مردانِ دین — زانکه از مدحِ نبی پیدا چنین گوهر شد است
کی زبان آرم که گویم وصفِ آن عالیجناب — خود زبانِ عقل و فکرم زین بیان ابتر شد است
نامِ او شیخ السما و الارض و الشیخ الشجر — هم بود شیخ الحجر هم شیخ کوه و در شد است
بیعت و ارشادِ او آمد مسلسل تا نبی — منتهی این سلسله تا مرتضی حیدر شد است
دست بیعت کردن با او هست چون کشتی نوح — هر که شد داخل در آن از غم رها اسیر شد است
اوست پیرِ کامل و پشت و پناهِ بیکسان — مخلصان را دستگیر و شافعِ محشر شد است
هر مریدی را که حامی شیخ عبدالقادر است — کی شود خائف گرش دشمن جهان یکسر شد است
خاکِ پایش مخلصان را بهتر است از توتیا — گردِ راهش در دماغِ ما به از عنبر شد است
خاکِ پای پر شفای اوست چون کحلِ بصر — زانکه از گردِ رهش چشمانِ کور ابصر شد است
هست یک موی شریفش منجلی در خانیار — آن زیارتگاهِ خاص و عامِ این کشور شد است
بنقشی بالالف فرمودست در شانِ مرید — لا یقوم الفرخ فرمانش مبشر تر شد است
گفت واللّه روزِ محشر هر محب و هر مرید — بر در خواهم در جنان اینم ز حق آسیر شد است
گفت واللّه بر سرِ جمعِ مریدان دستِ من — چون فلک سایه فکن بر مرکز اغبر شد است

گفت والله هر مریدی را شوم من دستگیر   من بمغرب باشم او گر بمشرق در شده است
گفت باز اشهبم در عالم علوی لقب   بلبل الافراغ نام من به بحر و بر شده است
گفت امّم فاطمه بنت محمد مصطفی است   آب من شاه علی شیر خدا صفدر شده است

در بیان نسب نامهٔ آنحضرت رضی الله عنه

والدش سید ابو موسی صالح جنگی دوست   کابن سید میر عبدالله عالی فر شده است
میر عبدالله کابن میر یحیی زاهد است   پور شمس الدین محمد آن نکو محضر شده است
بود او فرزند آن بوبکر داودی لقب   کابن سید میر موسی ثانی اشهر شده است
اوست ابن میر عبدالله ثانی صالح او   پور سید میر موسی الجون فرخ فر شده است
اوست نور چشم عبدالله محض و المجل   کابن شه حسن المثنی طاهر و اطهر شده است
اوست فرزند امام ما حسن ابن علی   افتخار اهلبیت و آل پیغمبر شده است
امّم پاکش فاطمه بنت ابو عبدالله است   کو ز احفاد امام الصادقین جعفر شده است
زین سبب حسنی حسینی جعفری کز جد و آب   پشتبان اهل سنت حامی و رهبر شده است
هست تصنیف شریفش غنیهٔ تردید رفض   زان سبب نامش بجان رافضی خنجر شده است
رافضی با او ندارد بین بغداد به کربلا   رفعت آل نبی کی شمر را باور شده است
نسبت صدیق و عثمان و عمر هم عایشه   بین چه گستاخی ز قول رافضی اظهر شده است
نسبت نعمان و مالک شافعی و حنبلی   از فضولی و تعصب رافضی منکر شده است

در بیان شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه و مذمت دشمنان اهلبیت

باد صد لعنت بجان خارجی و رافضی   نیز مروان و یزید و شمر را در خور شده است
شد لعین ابن زیاد آن دشمن آل رسول   ساعی قتل حسین کز بهر سیم و زر شده است
حیلهٔ انکار بیعت بر حسین کرده یزید   کینهٔ دیرینه کز خبث دلش مضمر شده است
بر خیال آنکه آل هاشمی آرم به تیغ   پادشاهی و خلافت مر مرا در خور شده است
بهر دنیا دین خود یکسو نهاد آن سنگدل   زان سبب لعنت بجانش تا ابد در بر شده است
بر امامان هفته ها آب و غذا را بند ساخت   تا ز جوع و تشنگی ز اجسامشان جان بر شده است
بهر معصومان چو جستند آب از قوم یزید   زان شریران آب کی جز تیر و جز خنجر شده است
آل و اصحاب حسین چون شد شهید از ظلمشان   اندر آن غربت حسین تنها بحرب اندر شده است

بانگ زد ابن زیاد آن خوک ملعون هر طرف
کاین زمان فتح عرب در دستِ ما میسر شده است

هان بیائید و دوید از هر طرف سوی حسین
قاتلش را وعدهٔ انعام و سیم و زر شده است

زد بِ بازوی حسین هرگز نشد کم در نبرد
همتش چون شیرِ حق تا زیست افزون‌تر شده است

چون حسین دانست کاینجا قتل اوست واقعی
زان بشمشیرِ قضا راضی بجان خوشتر شده است

پس بہ تیغ شمرِ ملعون شد شهید آن نازنین
روح پاکش طایران عرش را افسر شده است

صد هزاران رحمتِ حق باد بر روحش مدام
هم بر آن جمعے کہ با او همدم و یاور شده است

کے توانم شرح کردن از چنان جور و جفا
شرح آن در روضة الشهدا مفصل‌تر شده است

از جفاکاری مروان و یزید و شمر و عمر
زلزله از عرش و کرسی تا بحر و بر شده است

هر یکے از جن و بشر در گریہ تا روزِ شمار
کاندرین ماتم ز دیده خون‌افشان‌تر شده است

ناله کرده زمزم و بیت الحرام اندر بکا
طیبه و بطحا صفا و مروه لرزان‌تر شده است

صد هزاران حورِ عین با فاطمه در باغ خلد
بر شهیدِ کربلا گریان بچشم تر شده است

التجا بجناب حضرتِ امام حسین رضی الله عنه

جانِ من بادا فدا بر خاک کوئیت یا امام
صد و ما ثم گرد نعلینت بہ از عنبر شده است

گفت پیغمبر حسین است از من و من از ویم
زان سبب حبِ تو بر هر مومنے اجدر شده است

تو رحیمی و شفیقی و رفیقِ مومنان
قاتلت را تا ابد لعنت ز حق در خور شده است

وقتِ تعظیم پدر آیا با عمر گفت ابن او
گر چہ ز آبائے علی تعظیم من کمتر شده است

گفتش ای جان شبل شان جد و پدر عمی چار
تا کہ تعظیمِ تو با تعظیمِ شان همسر شده است

جدِ ایشان مصطفی و ابِ ایشان آمد علی
امِ ایشان فاطمه هم عمِ ایشان جعفر شده است

زین فضیلت بر همه کس افضل اند و سرور
جدِ شان چون تا ابد عرش و بحر و بر شده است

بر بیاضِ چشمِ دشمن خامهٔ قدرت نوشت
رمزِ هذا آیس از رحمتِ داور شده است

دور کن از دل عناد و بغضِ آلِ مصطفی
گر تعصب رافضی و خارجی بدتر شده است

باش محکم بر طریقِ اهلسنت مستقیم
کاین سوادِ اعظم است وز نبی مخبر شده است

در منقبت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه

اوست دریائے محیط و دیگران انہار او
اوست سلطان المشایخ دیگران لشکر شده است

اوست روشن گوهرے از کانِ جودِ مصطفی
میوهٔ باغ رسول طیب و اطهر شده است

ماند ده فرزند از آنحضرت بدنیا یادگار — ثانیٔ زهراست نامش فاطمه دختر شده است

جدِّ ما زان ده جناب حضرت عبد الرزاق — ابنِ او سید ابو صالح نصر بهتر شده است

ابن او سید ابو نصر محمد محی الدین — آن ظهیر الدین مسعود احمد از و اطهر شده است

ابن او آن میر سیف الدین یحیی ثانی است — نورِ چشمش میر شمس الدین عالی فر شده است

هست ابنش حضرت سید علاء الدین علی — ابنِ او سید حسین آن بدر الدین اشهر شده است

نورِ چشمش میر محی الدین یحیی ثالث است — میر شرف الدین قاسم آنکه بس اطهر شده است

ابنِ او سید شهاب الدین احمد متقی — ابن او سید حسین آن میر دین پرور شده است

پورِ آن شه میر سید شاه عبد الباسط است — نورِ چشمش میر عبد القادر اطهر شده است

نورِ چشمش شمس الدین محمود دیگر نور الدین — ملکِ هند و سند از اولادشان انور شده است

در ذکر سادات حموی که در ششه آمده اند

از حما در ششه شمس الدین محمود آمده است — نیز نور الدین کاندر سند زو مفخر شده است

در ذکرِ سید شاه عبد الله ششوی ثم الپشاوری

پورِ سید شمس الدین محمود شاه عبد الله است — در پشاور مضجعش هم مسکن و مقبر شده است

نورِ چشمِ شاه عبد الله یکے سید حسن — ثانی آن سید محمد فاضل افسر شده است

در ذکر سید نور الدین محمد برادر سید محمود الحموی و اولادِ ایشان

نورِ چشمِ میر نور الدین سید احمد است — ابنِ او آن میر یوسف عامل و رهبر شده است

زو ست یک فرزند شه عبد المجید قادری — ابن او سید محمد یوسف عالی فر شده است

نورِ چشمش میر محمود است و سید بوتراب — سیومین سید محمد متقی اشهر شده است

در ذکرِ حضرت سید شاه محمد فاضل قادری خانیاری

سالِ تشریف محمد فاضل اندر خانیار — یکهزار و هم نود با چند سال اذکر شده است

چونکه تشریف شریفش مورد کشمیر شد — پس بامر فاکمخوا عامل درین کشور شده است

پس چهار ابن و سه دختر شد عطاش از لطف حق — ذکرِ ایشان زاد درین نامه مفصل تر شده است

نامِ ایشان عبد قادر شه وزیر الدین دگر — میر لطف الله و فضل الله که مفخر شده است

ذکرِ بنات مکرمات حضرت شاه محمد فاضل قادری

چون دو دختر نامزد با هر دو خواهرزاده کرد — میر شه محمود و شه محمد تقی دیگر شده است

[1] وفات سید میر محمد محمود ده رجب ... و مقبره سید جلال الدین قادری مدفون اند — وفات سید محمد تقی دوم رمضان ... در محله ... مسجد ... مدفون اند — سید میر یوسف بن سید احمد الحموی ... ایشان از ذریت اعلاد سید تاج الدین ... سید عبد الله جیلانی بن سید محی الدین ابو نصر محمد بن سید ابی صالح نصر ... سید جلال الدین خانیاری —

بنت ثالث بود در عقد برادر زاده اش	آنکه اسمش میر زین العابدین اشهر شد است

در ذکر خواهر زادگان حضرت شاه محمد فاضل قادری

میر شه محمود با آب و برادرهای خود	زین سبب از مشهد عازم سوی این کشور شد است
سال هجرت یکهزار و یکصد و شش بود چون	مورد میمون شان در بلده کشمر شد است
بعد چندی با آب خود میر سید بوتراب	در وطن تشریف شان بار دیگر باز شد است

در ذکر سید محمد محمود و شه محمد تقی خانیاری

میر شه محمود و شه محمد تقی در خانیار	مسکن شان هم در انجا هر دو را مقبر شد است
پس دو نور چشم از شه میر محمود است پس	اولین سید ملوک قادری اکبر شد است
ثانیش سید جمال الدین ولی باصفا	صاحب زهد و ریاضت در جهان اشهر شد است

در ذکر اولاد سید محمد ملوک قادری خانیاری

نور چشم شه ملوک قادری یک نور الدین	دومین سید علی [illegible] شد است
ابن سید نور الدین سید نظام الدین بنام	نور چشمش شه حسین [illegible] مظفر شد است
از حسین آمد احمد هم یوسف و سید علی	نیز شه فرزند از [illegible] اظهر شد است
نام شان سید غلام الدین دوم سید حسین	سومین شه میر بیرک مرد دانا تر شد است
دان که آن سید علی شیر و سعید شاه هم	در خد سه پور زا ایشان مسکن و مقبر شد است

در ذکر اولاد سید جمال الدین خانیاری

چار فرزند از جناب میر سید شه جمال	اولین سید جلال آن عارف اخبر شد است
دومین سید امیر الدین سوم سید شریف	چارمین سید بهاء الدین که معتبر شد است
صاحب کشف و کرامت بود آن سید جلال	بی خلف واصل بخلد آن میر فرخ فر شد است

در ذکر اولاد میر غلام محی الدین قادری خانیاری

ابن سید شه امیر الدین غلام محی الدین	پنج فرزند از غلام محی الدین اظهر شد است
اولین سید محمد شه دگر سید ولی	سومین مقبول و چارم احمد اخبر شد است
پنجمین سید سعید الدین مرد حق پسند	پور راد آن میر قطب الدین عالی فر شد است
نور چشمش میر سید میرجی شه نام او	آنکه در دایار او را مسکن و مقبر شد است
شه محمد راد و فرزند گرامی ماند پس	نام ایشان میر نور الدین و شه مظفر شد است